



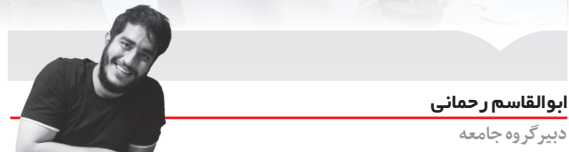
قاسم رحمانی، خبرنگار «فرهیختگان»
از چالش کم‌آبی همدان گزارش می‌دهد

سیرتاپیاز ماجرای همدان

قبلی را نداشتیم که اخبار را به رسم همیشگی‌های این سفرها که در اتوبوس می‌گذشت، مرور کنیم. بیشترش به فکر گذشت و ماجرا هم برای یکی دور روز گذشته نبود که از ذهنم رفته باشد. در همدان هم دوستان خوبی داشتیم که هم قبل و هم در مسیر و هم موقع رسیدن، همراهی کردند. هم اطلاعاتی خوبی داشتند و دادند و هم جاهایی هم مسیر شدند. مساله روشن بود و راه برای کسب اطلاع هم بازتر از همیشه. بالاخره در ایران پیگیری مساله کم‌آبی، دیگر چیز جدیدی نیست. در هر شهر و دیاری، مردم در حال دست‌وپنجه نرم‌کردن با این موضوع هستند، حالا چه شهرهای شمالی و پرباب، چه مرکزی و کویر و چه جنوبی شرعی، همه یک درد مشترک داریم و آن هم کم‌آبی است.

حرف آب بود دیگر. در همان روایت شهر کرد هم نوشتیم مساله اولویت دار بود، چیزی نبود که با نبودنش مردم سر کنند. اصلا شدنی هم نبود. آب نباشد، مثل برق، مثل گاز و حتی مهم‌تر از آنها حتی مثل هوا، نمی‌شود به‌راحتی سر کرد. دوام نمی‌آورند. خلاصه در همین گیرودار و انتخاب بین ماندن و رفتن، دومی شد. پشت میز در حال آماده‌سازی گزارش روزنامه درباره آتش‌سوزی جنگل‌های زاگرس بودیم که قیدش را زدم و یکی از دوستان زحمت نوشتنش را کشید و من هم ماشینم را روشن کردم و به سمت همدان راه افتادم. مسیر طولانی نبود و جاده هم خوب بود. سختی مسیر از هر زمان دیگری کمتر بود، تازه اگر خستگی سفرهای قبلی نبود، بهتر هم می‌شد. در مسیر آن فراغت

برگشته بودم که یکی یکی از همدان، دوست و آشنا پیام می‌دادند که خون شهر کردی‌ها و اصفهانی‌ها و... رنگین تر از همدانی‌هاست که به اینجا سری نمی‌زنید و فقط مشکلات آنها را بازگو می‌کنید؟ وضعیت عجیبی بود. یک لحظه خودتان را جای من بگذارید، انگار که مثلاً شخصی در نظر گرفته باشیم، فلان جا حضور خواهیم داشت و آن یکی جا هم مهم نیست! این طور نبود که، اتفاقاً خودم ناراحت بودم از این وضعیت که آن جاهای دیگر را رفته و از مشکلات نوشتیم و همدان را نه! راستش را هم که بخواهید، زمان، توان و کشش این تعداد ماموریت را نمی‌داد، اما خب وجدان زور بیشتری داشت. پیام‌ها مدام تعدادش بیشتری می‌شد و وضعیت همدان هم روز به روز بد تر.



ابوالقاسم رحمانی

دبیر گروه جامعه

عسلویه بودم و در مسیر شهر کرد برای پیگیری ماجرای بی‌آبی در این شهر که فضای مجازی پر شد از اخبار مربوط به بی‌آبی در همدان! دومینووار شهرهای ایران یکی پس از دیگری درگیر این بحران می‌شدند و من هم تاجایی که زمان و توان اجازه می‌داد، سعیی در حضور در منطقه داشتم و پیگیری اصل ماجرا به دور از راست و دروغ‌های مجازی. از شهر کرد به تهران

مردم چه می‌گفتند؟

حدوداً سه ساعت ونیم بعد همدان بودم. به مدد این نرم‌افزارهای نقشه‌خوان، اولین ایستگاه، نزدیکی مقبره باباطاهر بود. پارک روبه‌روی مقبره هم پر بود از مردمی که برای گذران فراغت با خانواده، تنها یا با دوست و آشنا جمع شده بودند و قلیان‌ها را چاق می‌کردند تا شاید کمی از درد این مصیبت جدید را دود هوا کنند. دستم بازتر از قبل بود. بالاخره بین این همه آدم که درد مشترکی دارند، چند نفری همراهی می‌کنند و از مشکلات می‌گویند. برای همین هرکسی را که دیدم نزدیک شدم و چند کلمه‌ای البته ابتدا بدون معرفی، گپ زدم و چند و چون مساله مشخص شد. بعد هم با چند نفر دیگر، مفصل‌تر و با اعلام اینکه خبرنگارم و از تهران برای پوشش وضعیت مردم همدان آمده‌ام و حالا روبه‌روی مقبره باباطاهر مزاحم قلیان کشیدن‌شان شده‌ام، گفت‌وگو کردم. حداقل در گام اول نیازی به کنکاش پشت‌پرده‌ها نبود. اصلاً چیزی پشت‌پرده نبود، جلوتر و در روایت بازدید از سدا اکباتان بیشتر توضیح می‌دهم که صورت مساله چقدر عیان و راهکار چقدر مشخص است.

سوال اصلی، چرا آب قطع شد؟ چرا پیش‌بینی نشد؟

همین‌طور یکی درمیان با مردم حرف می‌زدم و حواسم به حواشی ماجرا هم بود. از شایعه‌گران شدن چندبرابری آب معدنی و نوشابه تا گرانی دبه و گالن و دستگاه تصفیه آب و... را پیگیری کردم. اولی گویا به‌صورت پراکنده در روزهای نخست بوده و بعضی کسبه بی‌انصافی کردند و قیمت‌ها را بالا بردند، دومی هم که همچنان بود. مردم برای خرید دبه و گالن بیشتر از قبل هزینه می‌دادند و این هم حتماً برای کمبود بود و البته باز هم بی‌انصافی فروشندگان. هوا کم‌کم تارک می‌شد و به قول هنری‌ها رنگ خورشید پریده بود. گزارش اولم را قبل از تارک شدن هوا به تهران فرستادم و در صفحه مجازی روزنامه منتشر شده بود. چیزی که فهمیده بودم این بود که در شهر، به‌هرحال هر چند ساعت یکبار آب وصل می‌شد و مردم به امور معمولی می‌رسیدند. البته این هم آب با کیفیتی نبود، اما مشکل اصلی در شهرک‌های اطراف بود. منطقه جولان، شهرک شهید بهشتی و شهرک شهید مدنی از مناطقی بودند که بیشترین مشکل را داشتند. بیشترین قطعی‌ها در این مناطق بود، حتی قطعی ۵-۴ روزه به ادعای ساکنین این شهرک‌ها داشتند و حالا هم اصل نیازشان را با آب‌های تانکری که توزیع می‌شود یا مراجعه به چشمه‌ها و... برطرف می‌کردند. به این شهرک‌ها هم سری زدم، البته در همان محدوده مقبره باباطاهر از اهالی این شهرک‌ها بودم، اما به خود شهرک‌ها هم آمدم، هم شهرک مدنی و هم شهید بهشتی، واقعیت همین بود که نوشتیم. قطعی‌ها بیشتر از محدوده شهر همدان، بی‌نظمی‌ها بالاتر و کیفیت آب هم چنگی به دل نمی‌زد. خانواده‌ها به‌شدت ناراضی بودند و همه و همه، دنبال جواب این سوال بودند که چرا و آیا امکان پیش‌بینی وجود نداشت؟

کیلومترها راه برای پر کردن دبه!

اینجا و روبه‌روی این چشمه که مسیر دسترسی به آن هم دور و هم بسیار پر خطر بود، ماشین‌ها ایستاده بودند و مردم هم از شهر آمده بودند و یکی یکی دبه‌هایشان را پر می‌کردند و عقب ماشین می‌گذاشتند و برمی‌گشتند. البته من دم ظهر رسیده بودم و طبعاً خلوت‌تر بود اما هم به اذان حاضران و هم فیلم‌های منتشرشده بعد از پایان ساعت اداری و کاری، اینجا هم ترافیک می‌شود، مردم صف می‌بنند و ساعت‌ها معطلی می‌کنند. مردم حسابی اسیر شده بودند. برای چند دبه آب، چه مسیر و مکافاتی را تحمل می‌کردند. الحق و الانصاف هم آب خاص و خنکی داشت این چشمه و نفسی تازه کردیم. همان‌جا هم با چند نفری حرف زدم. حالا که نه کارشناس پای کار می‌آمد و نه مسئول جرات حرف زدن داشت، همین مردم بودند که با خرده روایت‌هایشان گزارشم را کامل‌تر می‌کردند. هرکس مقصری در ذهنش می‌تراشید. یکی نیروگاه مفتوح را عامل این بی‌آبی می‌دانست و می‌گفت چندین چاه حفر کرده و آب همدان را کشیده است. یکی کشاورزی را سبب می‌دانست و می‌گفت تا وقتی الگوی کشت تغییر نکند وضعیت آب همین خواهد بود. دیگری اما چاه‌های مردم در باغ‌ها را عامل وضع موجود می‌دانست. گروهی هم سبباً مدیریت منابع آب می‌رفتند و می‌گفتند هیچکدام از مدیران اینجا، به فکر مردم نیستند و گرنه این نباید حال و روز مردم باشد که به سیاق چندصد سال پیش با دبه و گالن، اینجا صف بکشند و آب ببرکنند و از این مسیر سخت و پرخطر به شهر برگردند. راست هم می‌گفتند، اعتراضات جدی و به‌جا بود. عصبانی بودند و این هم درست و به‌جا بود. این که کسی صدایشان را نمی‌شنود هم پر بیراه نبود. ما که رسانه داشتیم و کلی بدوبدو کردیم، یک نفر پیدا نشد یک خط بگوید چرا آب قطع شد و چرا از قبل برای چنین روزی برنامه‌ریزی نشده بود؟

این آخری که کارمند بود و با خانواده به پارک آمده بودند و مادر و بچه‌ها مشغول دور زدن در پارک بودند، سفره دلش را بازتر کرد. از مشکلات آب و جدولی که برای قطع و وصلی اعلام کردند گفت، بعد سفره دلش را بازتر کرد و از بی‌انصافی بعضی از کسبه هم روایت کرد. می‌گفت این بحران، مثل بقیه بحران‌ها برای بعضی‌ها حساسی سود داشت. پلاستیک فروش‌ها تا دیدند مردم برای تهیه آب نیاز به دبه و گالن دارند، قیمت‌ها را حسابی بالا بردند. کیفیت آب هم که خیلی‌ها را به فکر خرید دستگاه تصفیه اب و وسایلی هم بود، بخاطر بچه‌ها مجبور بودیم. اینها هم یکی درمیان قیمت‌های عجیب می‌دادند. آدم درس‌خوانده و مطلعی بود. حرف‌های فشنگی می‌زد. چارچوب داشت. بی‌آبی را نتیجه سو مدیریت می‌دانست اما برای بی‌انصافی فقط افسوس می‌خورد. حرف‌هایش شنیدنی بود اما زمان من تنگ!

هوا گرم بود، اما بقالی همه جای شهر، خصوصاً اطراف پارک‌ها و... پیدا می‌شد. نزدیک فروشنده‌اش شدم. دبه‌ها را ردیف کرده بود کنار گاری، یکی درمیان تا نیمه آب داشتند. دستگاهی هم کنارش بود که پشمک می‌زد. در غیربهداشتی‌ترین حالتش هم بود. به دیواره‌های ظرف روی دستگاه پشه و هزار جور چیز دیگر چسبیده بود. چوب را می‌چرخاند و پشمک تولیدشده در همان ظرف را دست مردم می‌داد. می‌گفتم چرا تمیزش نمی‌کنی؟ به بی‌آبی ربطی می‌داد. سلامت مردم است، میزان انتقال طبق اطلاع ۶۰۰ مترکعب بر ثانیه است و البته به اذان برخی کارشناسان، این مسیر در حرف بزنیم، اما خب ارتباط برقرار شده بود و او هم همان چیزهایی که قبلی‌ها می‌گفتند را گفت علاوه‌بر این انقلتی هم به کیفیت آب داشت. در دبه‌اش را برداشت، راست و دروغش پای خودش، گل بود که نه دبه ته‌نشین شده بود. می‌گفت آب را تانکر می‌گیرد و آن هم هیچ کیفیتی ندارد، معلوم نیست از کجا برمی‌کند.

خانم آرایشگر و پسر بچه خردسال و دختر بچه اگر اشتباه نکنم کلاس اولی‌اش هم آن طرف‌تر نشسته بودند. مادر درحال خرد کردن خیار و گوجه‌ها بود و پسر بچه شیشه شیر در دهان داشت و دختر کوچک هم چشم‌دوخته بود به پنبری که مادر از بسته درآورده بود و روی همان در پلاستیکی دمر کرده بود تا با خیار و گوجه بخورند. نگاهم به بچه گره خورده بود و همین‌طور نزدیک‌تر می‌شدم. منتظر بودم شاید مردی هم به جمع اضافه شود که خب خبری نشد. با خانم چند جمله‌ای حرف زدم. از بی‌آبی گفت و اینکه مغازه‌اش را چند روزی بسته‌بود و حالا دوباره باز کرده. با دبه و... و این‌ها می‌برد مغازه سر و صورت مشتری‌ها را جلا می‌دهد. می‌گفت چند ساعتی آب هست که همه‌اش به‌شستن ظرف‌های کثیف و پر کردن دبه‌ها و البته حمام این دویچه می‌گذرد. مشتری‌ها هم که به همین خاطر قیداصلاح و آرایش را زده‌اند. از بی‌نظمی در وصل آب و کیفیت بد آن شکایت داشت.

کسی آن طرف‌تر، مرد میانسالی نشسته بود. مغازه‌دار بود. کفش می‌فروخت و احتمالاً دل و دماغ کار نداشت که عصر روز کاری، این‌طور در پارک نشسته بود و سیگار از گوشه لبش نمی‌افتاد. فکر می‌کردم پشت سکوت و درگیری ذهنی که از چهره‌اش مشخص بود، حرف‌های زیادی باشد. نشستم و خب سوالم مشخص بود، وضعیت آب. تا خودم را معرفی کردم، فهمیدم دردهای بیشتری از بی‌آبی دارد. زنش تازه جدا شده بود و درگیر و دار دادگاه و مهریه و این چیزها بود. تلفنش را گرفت و شماره‌ای نشان داد و گفت در این سن و سال باید به این و آن رنگ بزنم برای پرستاری بچه! من هم بی‌خیال آب شدم و چند دقیقه‌ای به درد دل گذراندم و چون تخصصی هم در این زمینه نداشتم، به گمانم چیزی دستگیرش نشد، اما خب آن چهره و آن ذهن درگیر، بیش از هر چیزی دنبال دو گوش شنوا بود که من داشتم.

از چهره‌اش نمی‌شد فهمید تازه‌داماد است، آب آنقدر زود قطع شده بود که حتی قید آرایشگاه و اصلاح دامادی‌اش را هم زده بود. گویا همین روزها موعد عروسی بود و تالار را هم از مدت‌ها قبل هماهنگ کرده بودند. ولی خب وضعیت آب و قطعی‌های پیاپی مانع شد تا زندگی‌شان را آغاز کنند و مراسم عروسی‌شان برگزار شود. می‌گفت چند روزی است آب قطع شده و گویا سد اکباتان هم خشک شده است. خودش سر زده بود اما می‌گفت دوستانش چند باری به سد سر زده‌اند و آبی برای توزیع در شهر نیست. چند ساعتی در شهر آب را وصل می‌کنند که آن هم نظم و برنامه‌ای ندارد. یک دفعه وصل می‌شود، یک دفعه قطع می‌کنند. کلاً هر کاری دلشان بخواهد می‌کنند. این‌ها را فقط این تازه‌داماد نگفت، بقیه هم همین‌ها به‌علاوه چیزهای دیگری را می‌گفتند و گلابه‌هایی داشتند که خب بیراه هم نبود.

مسئولان چیزی نمی‌گفتند!

یکی از دوستان قرار بود همراهی کند، منتظر بودم و یکی دو ساعت بعد هم دیداری تازه کردیم و چون اهل همدان هم بود، کمک‌حال شد. چند جایی رفتیم و دوری در شهر هم زدم و پورنده روز اول سفر بسته شد. برای فردا نیاز به هماهنگی‌هایی بود. به‌هرحال روایت مردم یک چیز و روایت مسئولان، معمولاً چیز دیگری است. جز سازمان محیط‌زیست و محیط‌زیستی‌ها، باز هم جای دیگری همراهی نکرد. هرچقدر تلاش کردیم و اصرار و اصرار، یک چیز می‌گفتند و آن هم اینکه گفته‌اند کسی مصاحبه نکند! بعد هم تلفن را قطع می‌کردند. با مشقت، اندک اطلاعاتی کسب کردم. منتها قبل از هر چیزی لازم بود سری به منبع اصلی آب همدان بزنیم. سد اکباتان که قبل از رسیدن ما، تصاویرش از چند روز قبل حساسی در مجازی دست‌به‌دست می‌شد. چند کیلومتری از شهر دور شدم و به سد رسیدیم. بله، واقعیت همان تصاویر بود. اندک آبی ته سد را گرفته بود، احتمالاً اگر همان هم نبود از خشکی ترک می‌خورد و فقط همان دیوار بتنی و بدقواره سد می‌ماند و محدوده‌ای که تا چشم کار می‌کرد، آبی نبود. پیرمردی از تاج‌سد نگاهیانی می‌کرد و درب ورودی را هم بسته بود. کسی را راه نمی‌داد و نمی‌شد روی تاج سد رفت. همین بیرون سد، چسبیده به دیواره‌های کناری، بغل جاده ایستادم و چند خطی پلاتو توضیح روی فیلم‌هایی که می‌گرفتم گفتم و بعد هم تمام. همانجا از وضعیت باغ‌های اطراف سد گفتم، از محصولاتی که کشت می‌کنند، از چاه‌های بیشمار که در هر باغ و زمین و خانه و ویلایی حفر شده‌اند و این‌طور چیزها به‌علاوه بازندگی‌هایی که کم شده و زیادش هم دیگر شباهتی به قبل ندارد. این‌ها را آنجا گفتم و بعد هم راهی شهر شدیم.

هم مشکل و هم راه‌حل هر دو مشخص است

به شهر برگشتم، از جاهایی که لازم بود بازدید کردم. عکس و فیلم و گزارش گرفتم. یکی یکی هم می‌فرستادم تهران و دوستان منتشر می‌کردند و با بازخوردهایی که هر گزارش می‌گرفت، دنبال چیزهای جدیدتری می‌گشتم. لایه‌لای صحبت‌های مسئولان در همین تلاش برای ارتباط گرفتن و مصاحبه کردن، اینها را هم شنیدم که از فروردین ماه امسال و حتی قبل‌تر از آن، مکرراً در جلسات در ارتباط با بحران موجود هشدار داده شده است، اما کسی گوشش بدهکار نبوده و قدمی برنداشته است. شنیدم ۹۰ درصد مصرف آب در استان برای کشاورزی است و ۶ درصد صنعت و ۴ درصد شرب و خانگی. کشت محصولات آب‌بر(هندوانه، خفندرقند، سیب و انواع صیفی جات)، در کنار عدم بهره‌برداری از بازندگی‌های جدید، به‌علاوه مدیریت ناصحیح آب و نیروگاه مفتوح و چاه‌ها و... از عوامل اصلی این بحرانند. همگی مثل قطعات پازل با کنار هم قرار گرفتن‌شان، این وضعیت را به وجود آورده‌اند. این‌طور قطره‌چکانی چیزهایی عاید می‌شد و نظر کارشناسان هم همین بود. راهکار حل مشکل چه بود؟ از این طرف و آن طرف با چند نفری که اطلاعی داشتند، از غیر بومی‌ها هم پرس‌وجویی کردیم. جز سامان دادن به همین‌ها، راهی نبود. یعنی اصلاح الگوی کشت، یعنی مدیریت منابع و همراه کردن نوع ذخیره‌سازی و استفاده از نزولات مبنی بر نوع بازندگی‌ها که چند سالی است تغییر کرده و در نهایت هم سامان بخشیدن به وضعیت چاه‌ها. حالا این چاه‌ها چه خواهد متعلق به نیروگاه مفتوح باشد، متعلق به کشاورزان باشد یا متعلق به بقیه! فرقی نمی‌کند. ما صدای بی‌آبی مردم همدان را به حد وسیع رساندیم، اما خیلی از مردم حقیقتاً از گذشته چاه‌هایی را چه مجاز و غیرمجاز حفر کرده بودند و امروز هم این بی‌آبی را مثل اهالی شهرک‌های اقماری درک نکردند. ولی مشکل مشخص و راه‌حل هم، به حد فهم ما و کارشناسان، مشخص.

کارگران مشغول کارند

در مسیر پیگیری ارتباط با مسئولان بودم اما همچنان کسی پاسخگو نبود. چندجایی باید می‌رفتم. یکی چشمه بالای منطقه گنجنامه و دیگری هم مسیر خط لوله انتقال آب از سد تالوار به همدان! دومی در مسیر بازگشت بود و چشم می‌انداختم به اطراف جاده تا اینکه بالاخره چند بیل مکانیکی و لودر و تریلی پر از لوله‌های قطور دیدم و فهمیدم که خط لوله‌ای که برای حل مشکل همدان وعده‌اش را داده بودند همین جاست. از ماشین پیاده شدم و چند قدمی جلوتر رفتم و چشم لوله‌های کاشته‌شده در زمین را گرفت و هرچقدر دورتر را می‌دید باز هم لوله بود. از کارگران و مسئولان حاضر در محل سوالاتی کردم. آب از سد تالوار به سمت همدان لوله‌کشی شده است، میزان انتقال طبق اطلاع ۶۰۰ مترکعب بر ثانیه است و البته به اذان برخی کارشناسان، این مسیر در خوشبینانه‌ترین حالت، مسکن وضع موجود است به راهکار قطعی و نهایی. هوا حسابی گرم شده بود و حقیقتش را بخواهید با آن سرعت کار و وضعیتی که من دیدم، آینده خیلی نزدیکی برای دسترسی بی‌دغدغه مردم به آب با کیفیت، قابل‌پیش‌بینی نبود. یعنی هنوز کارهای عمرانی باقی است و علی‌رغم وعده‌نزدیک و یک هفته‌ای، خیلی کسسی به این گشایش امیدوار نبود. این سد گویا در مرز سه استان همدان، کردستان و زنجان است و به همین خاطر مسئولان مدام می‌گفتند آب از زنجان به همدان خواهد رفت و همین هم گلابه‌هایی را ایجاد کرده بود. چیز بیشتری آن‌جا در دسترس نبود. یک تعداد کارگر و مهندس زحمتکش پای کار ایستاده بودند و تمام تلاش‌شان را می‌کردند برای انتقال آب و حل مساله مردم همدان. دوباره سوار شدم و اینبار به سمت چشمه‌ای در بالادست منطقه گنجنامه که فیلم‌هایی از صف بستن مردم مقابل آن برای پر کردن دبه‌ها و بردن آب به شهر منتشر شده بود رفتم.

ماجرای اعتراضات مردم همدان به بی‌آبی

آب نیست، مردم زیادی در انجام امور معمولی خودشان هم درمانده‌اند و مدام به سد اکباتان سرک می‌کشند و می‌بینند که واقعا آب نیست و بدتر از همه اینکه کسی توضیحی در این باره نمی‌دهد. این کنر باقی چیزهایی که همه‌مان می‌دانیم، بعد از حدود ۱۰ روز مردم را برای اعتراض به خیابان‌ها می‌آورد. شعار می‌دهند و دور تادور آرامگاه بوعلی سینا و خیابان‌های اطراف اراقرق می‌کنند. جمعیت حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر برای شب‌دوم که من آنجا بودم. از جمعیت و وضعیت شب اول اطلاعی ندارم. شعارها از آب و وضعیت بی‌آبی و مدیریت در این حوزه هست تا مسائل اقتصادی و سیاسی. همه‌چیز آدمی‌ها در جمعیت پیدا می‌شود. جاهایی درگیری‌هایی هم صورت می‌گیرد اما با دخالت نیروهای انتظامی و امنیتی جمع‌وجور می‌شود. فیلم‌هایش هم سریع‌تر از رسانه‌های داخلی، سر از رسانه‌های آن‌آبی و تحلیل‌های آب‌دوغ‌خیاری درمی‌آورد. نگرانی‌ها بالا می‌رود. شب سوم، از یکی دو ساعت قبل به محل اعتراضات رفتم، هرچه‌هوا به سمت تارک شدن پیش می‌رفت جمعیت محدوده بیشتر می‌شد. البته میدان اصلی شهر و مرکز خرید و فراغت مردم، طبیعی بود که این‌طور شلوغ باشد. اما خب از گوشه و کنار صداهایی به گوش می‌رسد ولی اعتراضات طولانی نمی‌شود. نیروهای انتظامی و امنیتی امروز هشیار ترند، تعدادشان بیشتر است و قبل از هر اعتراض و احتمالاً تشنجی، با آن برخورد می‌کنند. هیچکس حق تصویربرداری ندارد و به همین منوال، شب سوم هم ختم می‌شود و اعتراضی حداقل شبیه به دوشب قبل صورت نمی‌گیرد. اما یک چیز پابرجاست و آن هم بی‌آبی است. مردم هنوز به‌صورت جیره‌بندی آب مصرف می‌کنند. هنوز چند ساعتی آب هست و چند ساعتی نیست. پشت سد اکباتان خبری نیست، آبی نیست. عملیات خط لوله انتقال آب در حال اجراء است. اما خب آب نیست و برای این بی‌آبی‌ها، همان‌طور که در گزارش بی‌آبی شهر کرد نوشتیم، راهی جز نگاملی و تدوین و اجرای یک برنامه‌ملی نیست. آب‌کشی از شهری به شهر دیگر، فقط طول این دومینی بی‌آبی را بیشتر می‌کند.